



سرمقاله: فقه هجرت

پدیدآورنده (ها) : مبلغی، احمد

فقه و اصول :: نشریه فقه :: تابستان ۱۳۸۵، سال سیزدهم - شماره ۲ (ISC)

صفحات : از ۳ تا ۱۸

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/700792>

تاریخ دانلود : ۱۴۰۲/۱۰/۰۴

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



مقالات مرتبط

- پذیرش بلاک چین به عنوان یک ضرورت در تجارت الکترونیک
- هجرت در قرآن و منظرهای مختلف
- کالبد شناسی مفهوم قدرت

عناوین مشابه

- سرمقاله: ویژگی های اخلاقی و شخصیتی برای یکم پژوهشگر عرصه فقه
- سرمقاله: فقه و امت اسلامی
- سرمقاله: حوزه ها و سرفصلهای مطالعاتی فقه حجاب
- سرمقاله: ضرورت تأسیس رشته فقه سیاسی
- سرمقاله: فقه مقارن و تطور آن
- سرمقاله: جایگاه اختلاف در فقه مقارن
- سرمقاله: فقه پویا
- سرمقاله/ مقدمه ای بر المعجم فی فقه لغة القرآن و سر بلاغته
- سرمقاله: فقه اکبر
- سرمقاله: فقه سیاسی: سنت تجدید شونده

فقه هجرت

احمد مبلنی

هجرت از موضوعات حساس، مهم و جدی زندگی بشر کنونی است. این پدیده اگر چه در قدیم نیز عاملی مهم در رقم زدن به تحولات در دو ساحت زندگی فردی و اجتماعی بوده است، ولی امروزه دامنه‌ای فراخ‌تر، جایگاهی تأثیرگذارتر و نقشی سرنوشت‌سازتر در زندگی بشر به خود اختصاص داده است. از این رو، فقیهان نباید از کنار این موضوع حساس و سرنوشت‌ساز بی‌تفاوت بگذرند و یا بدون شناسایی دقیق ابعاد، عناصر و بازتاب‌های اجتماعی آن به ارائه احکام آن پردازند، به ویژه آن که مهاجرت در شرایط جدید اجتماعی تطورات مهمی را تجربه کرده است؛ تطوراتی از قبیل بروز و ظهور آن در انواع متعددی همچون: مهاجرت تجاری، مهاجرت تخصصی و مهارتی، مهاجرت انسانی، مهاجرت به شهر، مهاجرت خویشاوندی و... و نیز از قبیل برخوردار شدن مهاجرت از بازتاب‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در سطح داخلی و بین‌المللی و همچنین گره خوردن مقولات مهمی همچون فرار مغزها و یا مسأله اقلیت‌های مسلمان به آن.

البته باید اذعان کرد به رغم این تطورات همیشه روح واحدی در همه دوره‌های بشری در کالبد مهاجرت وجود نداشته است.

این نوشتار صرفاً در پی آن است تا دو قاعده فقهی مهم ناظر بر هجرت را مورد بررسی قرار دهد. با این بررسی، انعطاف و قابلیت فقه در قبال مقوله مهاجرت و در عین حال هدفمند بودن آن آشکار می‌گردد. باشد که گامی اولیه - اگر چه مهم - در زمینه فقه مهاجرت برداشته شود.

این دو، قاعده «وجوب هجرت» و قاعده «حرمت تعرب بعد از هجرت» هستند.

این نوشتار در خلال محورهای ذیل به بررسی ابعاد بحث درباره این دو قاعده می‌پردازد:

- قاعده «وجوب هجرت»، دلیل و مدلول آن.
- قاعده «حرمت تعرب بعد از هجرت»، دلیل و مدلول آن.
- مروری بر پاره‌ای از نتایج بحث.

محور نخست: قاعده «وجوب هجرت»، دلیل و محتوای آن

۱. دلیل قاعده

فقیهان وجوب «هجرت» را از ادله‌ای چند، استنباط نموده‌اند:
الف) آیه شریفه:

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا لِمِ كُنتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا ۱

۱. سوره نساء، آیه ۹۷-۹۹.

شیخ طوسی درباره این آیه می گوید: خدای تعالی با این سخن: «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا»، هجرت را واجب فرمود.^۲

علامه حلی نیز با اشاره به این آیه می گوید: خدای تعالی در کتاب خویش، مهاجرت از سرزمین شرک را واجب کرده است...^۳
 محقق قمی نیز در این باره می گوید: «تأکید می کند که در این آیه وجود دارد، در دیگر موارد نیست. از این رو، ترک این وجوب (هجرت) از کبایر موبقه است».^۴

ب) کلام خدای متعال:

يا عبادي الذين آمنوا ان أرضي واسعة فإياي فاعبدون.^۵

به عقیده صاحب جواهر در صورتی می توان وجوب هجرت را از این آیه شریفه استفاده کرد که آیه اشاره به مهاجرت از مکانی داشته باشد که عبادت و بندگی در آن مقدور نیست.^۶

ج) آیه شریفه:

و من يخرج من بيته مهاجراً الى الله ورسوله ثم يدرکه الموت فقد وقع أجره على الله.^۷

د) این سخن خداوند تعالی:

والذين هاجروا في سبيل الله ثم قتلوا أو ماتوا ليرزقنهم الله رزقاً حسناً وإن الله لهو خير الرازقين.^۸

۲. مبسوط، ج ۲/۳-۴.

۳. مبسوط، ج ۲/۳-۴.

۴. تذکرة الفقهاء، ج ۹/۱۰.

۵. سوره عنکبوت، آیه ۵۶.

۶. جواهر الکلام، ج ۲۱/۳۵.

۷. سوره نساء، آیه ۱۰۰.

۸. سوره حج، آیه ۵۸.

ه) کلام ذات ربوبی که :

والذین هاجروا فی سبیل اللّٰه من بعد ما ظلموا لنبوتهم فی الدنیا
 حسنة ولا اجر الاخرة اكبر لو كانوا یعلمون الذین صبروا وعلی
 ربهم یتوكلون .^۹

(و) روایاتی از پیامبر اسلام که بر «طلب» مهاجرت دلالت دارند؛ از جمله
 این روایت :

من فرّ بدینه من ارض إلى ارض وان كان شبراً من الارض استوجب
 الجنة وكان رفیق ایه ابراهیم ونبیه محمد(ص).

صاحب جواهر بر این باور است که وجوب هجرت با این روایات با
 ضمیمه کردن این نکته به دست می آید که اصل در «طلب» وجوب باشد.^{۱۰}
 همو در جایی دیگر ضمن آن که می نویسد: «پیامبر اکرم(ص) هجرت را
 واجب کرده است»، می گوید: وقوع «ایجاب هجرت» از ناحیه حضرت امری
 آشکار است^{۱۱}؛ یعنی بر آن خدشه ای وارد نیست.

۲. مدلول قاعده

روشن است که مهاجرت به طور مطلق واجب نیست؛ بلکه با فراهم آمدن
 عناصری در آن واجب می گردد؛ عدم وجوب هجرت به شکل مطلق و توقف
 وجوب بر فراهم آمدن مجموعه ای از عناصر سبب شده است تا فقیهان هجرت
 را به سه قسم تقسیم کنند. شیخ طوسی در این باره می گوید:

مردم سه دسته اند: بر بعضی هجرت مستحب است و واجب
 نیست؛ بر پاره ای از آنها، نه مستحب است و نه واجب و بر
 دسته ای هجرت واجب است.^{۱۲}

۹. سوره نحل، آیه ۴۱.

۱۰. جواهر الکلام، ج ۳۵/۲۱.

۱۱. همان.

۱۲. مبسوط، ج ۲/۳-۴.

۷
△
فقه
ن

باید دید که موضوع قاعده «وجوب هجرت» از چه عناصری تشکیل شده است؟ به نظر می‌رسد عناصر زیر باید فراهم آید تا وجوب هجرت شکل گیرد:

عنصر نخست: قدرت بر هجرت. شیخ طوسی می‌گوید: «بر کسی هجرت لازم و واجب است که قادر بر مهاجرت باشد...»^{۱۳}.

صاحب جواهر در این زمینه می‌گوید: «مهاجرت تنها، زمانی واجب است که قدرت بر آن وجود داشته باشد و این مسئله مورد اختلاف نیست».^{۱۴}

صاحب جواهر برای اثبات اعتبار این قید (قدرت) به ظاهر آیه استدلال می‌کند:

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا
مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَأَسِعَتْ فِتْنَاهُمْ جُرُوعًا
فِيهَا فَأَوْلِيكَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ
الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا
فَأَوْلِيكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا.^{۱۵}

وی سپس می‌گوید: این ظهور با دلیل «نفی حرج» و ادله دیگر از عقل و نقل قابل تأیید است.^{۱۶}

عنصر دوم: شهری که هجرت از آن انجام می‌گیرد، از بلاد شرک باشد. از کلمات پاره‌ای از فقیهان چنین به دست می‌آید که این عنصر از عناصر قوام دهنده وجوب هجرت است. هجرت واجب در نگاه این گروه هنگامی است که از بلاد شرک به سرزمین‌های اسلامی انجام پذیرد. صاحب جواهر از همین دسته است؛ چه آن‌که گفته است: مهاجرت از سرزمین شرک واجب است؛ در حالی که

۱۳. همان.
۱۴. جواهر الکلام، ج ۳۵/۲۱.
۱۵. سوره نساء، آیه ۹۷-۹۹.
۱۶. جواهر الکلام، ج ۳۵/۲۱.

برخی دیگر همانند شیخ طوسی سخن خود را درباره هجرت و مبدأ آن مطلق ارائه کرده‌اند. پاره‌ای دیگر از فقها آن را منحصر به منطقه شرک نمی‌دانند؛ بلکه تصریح دارند که گاهی ممکن است مهاجرت از غیر بلاد شرک باشد.

حقیقت این است که هجرت تنها منحصر به خروج از ناحیه شرک به سوی غیر آن نیست؛ بلکه ملاک آن است که شخص در یک منطقه معین قادر بر حفظ دین خویش نباشد؛ اگرچه آن‌جا سرزمین اسلامی باشد.

عنصر سوم: هجرت به سوی سرزمین اسلامی انجام گیرد. برخی این عنصر را نیز معتبر دانسته و تصور کرده‌اند که مهاجرت تنها در موردی معنا می‌یابد که شخص با هدف حفظ دین خویش به نواحی اسلامی مسافرت کند؛ در صورتی که مدلول قاعده «وجوب هجرت»، اختصاص ندارد به مهاجرت به سرزمین اسلامی یا مکانی که در آن اسلام وجود دارد؛ بلکه گاهی هجرت در قالب سفر به سرزمین غیر اسلامی تحقق می‌یابد.

بنابراین مقصد در هجرت اسلامی همان گونه که گاه کشوری اسلامی است، گاهی نیز منطقه‌ای غیر اسلامی است؛ اگرچه مبدأ آن مهاجرت از یک سرزمین اسلامی باشد.

چنانچه مبنایی غیر از این برگزینیم، نخواهیم توانست دو هجرت قطعی را که انجام گرفته‌اند، توجیه نماییم: یکی هجرت رسول اکرم (ص) است (زیرا یثرب در آن هنگام سرزمینی اسلامی نبود و مهاجرت پیامبر اکرم (ص) بود که آن‌جا را به کشوری اسلامی بدل کرد.) و دوم هجرت جعفر طیار و همراهان او به حبشه است.

عنصر چهارم: مقدور نبودن اظهار دین. شیخ طوسی در این باره می‌گوید:

آن که مهاجرت بر او لازم و واجب است، کسی است که قادر بر اظهار دین خویش میان مردم نباشد. بر چنین شخصی لازم است که هجرت کند؛ چنان که در آیه شریفه می‌فرماید: «إِنَّ الدِّينَ تَوْقَاتُهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا

مُسْتَضْعِفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا». طبق دلالت این آیه بر مستضعفی که قادر بر اظهار دین خود نیست، هجرت واجب است، با این دلیل که مهاجرت بر شخص غیر مستضعف لازم نیست. آن گاه شخص غیر قادر بر هجرت را با این استثنا: «إِلَّا الْمُسْتَضْعِفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَغْفُرَ لَهُمْ» خارج می کند.

مرحوم صاحب جواهر می گوید:

مهاجرت از سرزمین شرک بر کسی که از اظهار شعار اسلام چون اذان، صلات، صوم و جز آن ناتوان است، واجب است. این امور، از آن رو شعار نامیده شده اند که علامت و نشانه اسلام اند؛ یا ممکن است معنای دیگر شعار (لباس متصل به بدن) مورد نظر باشد و این احکام را که ملحق و پیوسته به دین اند، بر سبیل استعاره شعار بنامیم. در این مسئله از میان فقهای که بدان پرداخته اند همچون فاضل، شهیدین و جز آنها، دیدگاه مخالفی نیافتیم.

در حقیقت، عدم قدرت بر اظهار دین، تنها عامل در وجوب مهاجرت نیست؛ بلکه امور دیگری وجود دارد که ممکن است در شرایطی خاص سبب وجوب هجرت بر دسته ای از مردم شود. از این رو، بر مفتی لازم است در صدور فتوا درباره مهاجرت، این امور را مد نظر قرار دهد.

اگر به موضوع اقلیت های مسلمان در کشورهای اسلامی توجه کنیم، در می یابیم که چگونه اموری خاص می توانند سبب وجوب مهاجرت شوند. واقعیت این است که زندگی اقلیت های مسلمان در کشورهای غیر اسلامی مسئله ای عارضی و ناپایدار نیست؛ بلکه به لحاظ ریشه داشتن در اعماق جوامع جدید، رویدادی همیشگی و رو به رشد است که در بر دارنده عناصری

۹
 △
 فتا
 ر

چند است ؟ عناصری همچون : حق شهروندی بسیاری از آنها (در چارچوب معیارهای قانونی از قبیل ازدواج، ولادت در آن کشورها و یا به لحاظ مدت اقامت و ... ، داشتن این احساس که کشورهای محل اقامت، وطن آنان است و

از این واقعیت به دست می آید که اوضاع و شرایط مربوط به موضوع مهمی همچون «اقلیت های مسلمان» گاه مهاجرت به کشورهای غیر اسلامی را واجب می گرداند ؛ اوضاع و شرایطی از قبیل :

- تقویت هویت اسلامی مسلمانانی که در جوامع غربی و حکومت های غیر اسلامی به سر می برند ؛

- اعطای کمک های مالی به دانشجویان مسلمان در دانشگاه های کشورهای غیر اسلامی ؛

- مشارکت در گفت و گوی سازنده میان پیروان و دانشمندان دیگر ادیان الهی ؛

- ساخت مساجد و ایجاد مراکز خیریه ؛ همچون مراکز پزشکی و ... ؛
- استفاده از فرصت های حرکت جهانی شدن در کشورهای غربی در جهت مصالح اسلام .

محور دوم: قاعده 'حرمت تعرب بعد از هجرت'، دلیل و مدلول آن

پیش از هر چیز گفتنی است کاربرد عنوان «قاعده» بر حکم «حرمة التعرب بعد الهجرة» از سوی ما به لحاظ تفسیر و تبیینی است که درباره این حکم بر خواهیم گزید .

۱ . دلیل قاعده

روایاتی وجود دارد که می توان این قاعده را از آنها استنباط کرد :

یک . ابن محبوب می گوید : من و شماری از اصحاب به جناب ابوالحسن (ع) نامه نوشتیم و ضمن آن از تعداد و ماهیت کبایر سؤال کردیم ؛ حضرت در پاسخ

نوشت: کبایر؛ آن که از ارتکاب هر آنچه خداوند برای انجامش کیفر دوزخ را تعیین نموده است دوری کند، اگر مؤمن باشد، خداوند گناهان او را می بخشاید. هفت عملی که آتش در پی دارد، عبارت است از: قتل نفس محترم، عقوق والدین، اکل ربا، تعرب پس از هجرت، قذف محصنات، اکل مال یتیم و فرار از جنگ.

دو. ابو بصیر می گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: کبایر هفت چیز است: قتل نفس به عمد، شرک به خدای بزرگ، قذف محصنه، اکل ربا پس از بینه، فرار از نبرد، تعرب پس از هجرت، عقوق والدین و اکل مال یتیم به ظلم، و فرمود: تعرب و شرک در حکم یکدیگرند.

سه. محمد بن مسلم از امام صادق (ع) نقل می کند که حضرت فرمود: کبایر هفت عمل است: قتل مؤمن از روی عمد، قذف محصنه، فرار از نبرد، تعرب پس از هجرت، اکل مال یتیم به ظلم، اکل ربا پس از بینه و هر آنچه خداوند بر ارتکاب آن وعده به آتش داده است.

چهار. عبید بن زراره می گوید: از ابو عبدالله (ع) درباره کبایر پرسیدیم. حضرت فرمود: در کتاب علی (ع) هفت چیز است: کفر به خداوند، قتل نفس، عقوق والدین، اکل ربا پس از بینه، اکل مال یتیم به ظلم، فرار از جنگ و تعرب پس از هجرت. راوی می پرسد: این (تعرب پس از هجرت) بزرگ ترین گناه است؟ حضرت می فرماید: آری.

پنج. امام رضا (ع) در استدلال بر حرمت تعرب پس از هجرت می فرماید: «زیرا خوف آن هست که (متعرب) علم و یقین را ترک کند و یاور جاهلان شود و بر این امر اصرار ورزند».

۲. مدلول قاعده

برای فهم مدلول آن دو پرسش طرح می کنم:

سؤال نخست: معنای تعرب چیست؟

در پاسخ به این پرسش با سه فرض رو به رو هستیم:
پاسخ اول. معنای این واژه بر اساس معنای لغوی معهود برای کلمه «اعرابی» استوار گردد؛ یعنی آن که از اعراب است و ساکن بادیه. مطابق این معنا «تعرب» به مفهوم عزیمت شخص به مناطقی است که اعراب در آن ساکن اند.

پاسخ دوم. مأخوذ از اعرابی و به معنای ساکن بادیه باشد؛ اگر چه عرب نباشد. بدین ترتیب، تعرب به معنای ترک مدینه و رفتن به بادیه است. شهید در حاشیه الارشاد^{۱۷} و محقق اردبیلی همین معنا را برگزیده‌اند^{۱۸}.

پاسخ سوم. اقتباس از کلمه اعرابی و به معنای کسی باشد که ارزش‌ها و محاسن اسلام و احکام تفصیلی آن را نمی‌شناسد؛ بلکه پایبند به اخلاق اعراب بدوی است که بر پایه مسامحات بنا شده است.

بسیاری از فقها چون مرحوم حکیم همین فرض را اختیار نموده‌اند. وی در این زمینه می‌گوید: «اعرابی» اگر چه به ساکن بادیه تفسیر شده است، اما معنای آن انصراف دارد بر شخصی که دارای اخلاق دینی اعراب است که بر پایه مسامحات بنیاد شده است. *تقوین کامپوز علوم اسلامی*
 مرحوم خوئی هم اعرابی را به معنای شخص ساکن بادیه نمی‌داند. شاید این عدم پذیرش از سوی او به معنای رد دو فرض نخست و گزینش فرض سوم باشد.^{۱۹}

باورمندان فرض سوم در تفسیر تعرب دیدگاه جداگانه‌ای دارند:
 برخی بر آن‌اند که مقصود از تعرب، عزیمت به مکانی است که فضای غیر اسلامی بر آن حاکم است و التزام به ارزش‌های اسلامی و دستیابی به معارف الهی و احکام شرعی در آن میسر و مقدور نیست. از این دسته محقق خوئی

۱۷. غایة المراد (هامش آن: حاشیه الارشاد)، ج ۱/ ۲۰۷.

۱۸. مجمع الفائدة والبرهان، ج ۳/ ۲۶۵.

۱۹. الصلوة، مرحوم خوئی، ج ۵/ ۴۳۳ - ۴۴۰.

است ؛ آن جا که تعرّب را به معنای «انتقال به بلاد کفر» می داند . ۲۰

بعضی دیگر معتقدند تعرّب بدین معناست که انسان به تحصیل علم پردازد و آن گاه آن را رها کند . ۲۱

سؤال دوم : مقصود از کلمه پس از تعرّب یعنی کلمه هجرت چیست؟

در پاسخ بدین پرسش دو گرایش وجود دارد :

گرایش نخست : آن که مقصود از هجرت ، هجرت غیر مکانی باشد با تمرکز بر معنای تعرّب که پس از آن حاصل می شود ؛ یعنی ترک تحصیل علم یا ترک التزام به امر دینی . می توان اخباریان را متمایل به این گرایش دانست ؛ زیرا آنها تعرّب پس از هجرت را این گونه تبیین کرده اند : ترک تحصیل علم دین پس از اشتغال به آن یا ترک پایبندی به امر دینی بعد از حصول شناخت .

یکی از اخباریان می گوید : «تعرّب پس از هجرت در زمان ما بدین معناست که انسان به تحصیل علم پردازد ، سپس آن را رها سازد» .

صاحب وافی نیز می گوید : «بعید نیست عنوان تعرّب را به کسانی تعمیم دهیم که آداب و سنن شرع را می آموزند ، آنگاه آنها را به کناری می نهند ، از آن روی می گردانند و بدان عمل نمی کنند» .

این دسته برای اثبات گرایش خویش ، به حدیثی از امام صادق (ع) در معانی الاخبار استناد می کنند که فرمود : متعربّ پس از هجرت کسی است که این امر را بعد از شناخت آن ترک کند .

شایان ذکر است : صاحبان این تفکر را می توان در زمره قائلان فرض سوم از تفسیر تعرّب به شمار آورد که پیش از این بدان اشاره رفت . به عقیده اینان معنای تعرّب وابسته به آن است که «اعرابی» را فردی بدانیم که محاسن اسلام و تفصیل احکام آن را نمی شناسد ؛ بلکه دارای خوی اعراب بدوی است که بر پایه مسامحات شکل گرفته است .

۲۰ . همان .

۲۱ . التحفة السنیة (مخطوط) ، سید عبداللّه جزائری / ۱۸ .

گرایش دوم: آن که مقصود از واژه هجرت را - که در روایت آمده - هجرت مکانی بدانیم. صاحبان این گرایش دو گروه‌اند:

گروه نخست: آنها که معتقدند مقصود از هجرت در روایت، هجرت نبوی است. بر این مبنا، روایت در صدد بیان این مطلب است که پس از هجرت پیامبر اکرم (ص)، تعرب بر مسلمان جایز نیست در این صورت، تعرب یا به این معناست که به بادیه از این نظر که جایگاه اعراب است، برود، یا به بادیه به طور مطلق (عرب در آن جا باشد یا نباشد) برود و یا به منطقه‌ای برود که در آن فرصت دستیابی به معرفت دینی و پایبندی به آن نیست؛ البته به تناسب اختلاف نظری که درباره معنای تعرب گذشت.

گروه دوم: کسانی که برآن‌اند مقصود از هجرت، هجرت شخص مهاجر است، نه هجرت پیامبر اسلام (ص). بنابراین روایت بیانگر آن است که اعراض از مناطق اسلامی برای کسی که به این بلاد وارد شده، جایز نیست. این، نظر صاحب مجمع البحرین است؛ آن‌جا که می‌گوید: تعرب پس از هجرت به معنای پیوستن به بلاد کفر و اقامت در آن‌جا پس از مهاجرت از این مناطق به سرزمین‌های اسلامی است و هر که بدون عذر، پس از هجرت به بلاد اسلامی به جایگاه پیشین برگردد، مرتد محسوب می‌شود.

به نظر می‌رسد مرحوم خوبی به این دیدگاه متمایل است. وی می‌گوید: تعرب بعد از مهاجرت، یعنی اعراض از زمین مسلمانان، پس از هجرت به سوی آنها و بازگشت به بلاد کفار.

کدام گرایش درست است؟

اینک باید ببینیم که کدام یک از این دو گرایش بر صواب است.

می‌توان گرایش دوم را صحیح شمرد؛ زیرا کلمه هجرت به رغم این که در پاره‌ای روایات به معنای هجرت معنوی است، اما در روایت مورد بحث، بر این معنا قابل حمل نیست و این به دو علت است:

۱. اصل و قاعده آن است که واژه هجرت در هر مورد که به طور مطلق و

خالی از قرینه ذکر شده باشد، بر معنای هجرت مکانی حمل شود، و نسبت دادن آن به هجرت معنوی نیازمند قرینه و اعمال هزینه است.

۲. با صرف نظر از اصل مورد اشاره، قرینه‌ای وجود دارد که دلالت می‌کند هجرت در این جا در معنای هجرت مکانی به کار رفته است و آن قرینه، نزدیکی واژه هجرت با کلمه تعرب در روایت پیش گفته است. این قرینه بودن به این لحاظ است که تعرب پس از هجرت در روایت، از گناهان کبیره شمرده شده است و روشن است که آنچه می‌تواند در زمره این گناهان قرار گیرد، وارد شدن و سکونت در اماکن فاسد و غیر اسلامی است؛ اما اعمالی نظیر ترک تحصیل علم نمی‌تواند از این قبیل باشد و معقول نیست مرتکب این امر را مرتکب گناه کبیره بدانیم؛ چه آن که دانش اندوزی از واجبات کفایی است و با قیام عده‌ای به این کار از دیگران ساقط می‌شود. از سوی دیگر، ممکن است گفته شود به دو دلیل، این استدلال باطل و گرایش نخست قابل اثبات است:

الف) روایت پیش گفته حاکی از آن است که امام (ع) تعرب پس از هجرت را به ترک بعد از معرفت تفسیر نموده است.

ب) این که نزدیکی کلمه هجرت با واژه تعرب را قرینه‌ای بدانیم بر هجرت مکانی، نمی‌تواند درست باشد؛ زیرا می‌توانیم تعرب را به ترک تحصیل علم تفسیر نکنیم تا مجال این گفته نباشد که ترک کننده آن مرتکب کبیره است؛ بلکه آن را مطابق روایت پیش گفته، به «ترک امر پس از معرفت» و مانند آن تفسیر کنیم که در آن صورت معقول است چنین ترکی را گناه کبیره به حساب آوریم.

بنابراین به نظر می‌رسد صحیح آن است که تعدیلی در گرایش نخست یا دست کم تعدیلی در ادبیات آن ایجاد کنیم و بدین وسیله آن دیدگاه را معنای صحیح و کاملی برای قاعده تعرب بدانیم. با چنین تعدیلی می‌توان آن را رویکرد سومی که جامع میان دو گرایش پیشین است، به شمار آورد.

اما این تعدیل باید چگونه باشد؟ در پاسخ باید گفت: روایت مورد نظر می‌خواهد بر روی هجرت و تعربی انعطاف‌پذیر از حیث تطبیق تمرکز شود. در

واقع، هجرت به سوی دین (چه در سطح معرفت و چه در سطح التزام) است؛ هجرتی که گاه در هجرت مکانی و زمانی غیر مکانی جلوه گر است.

اما تعرب به معنای عملی است که انسان را در معرض دور شدن از دین قرار می دهد و این عمل گاه به صورت ترک التزام به دین پس از شناخت آن و گاه در تلاش برای ترک تحصیل معرفت به دین است، بدون آن که فرد تارک به بلاد کفر مهاجرت کرده باشد و گاهی به صورت هر دو ترک بروز می کند، ولی این بروز و ظهور در پی مهاجرت به دار الکفر است و یا پس از مهاجرت به مناطق مسلمان نشینی که پر از فسق و فجور است، جلوه می کند. به دیگر سخن، روشن است که دین عبارت از دو چیز است: شناخت دین و التزام علمی به آن (انجام واجبات و ترک محرمات). بنابراین «قاعده» از رفتن به مکانی که این دو امر در آن ترک می شود، منع می کند.

افزون بر این، مدعا آن است که دلالت قاعده بیش از این است و هر عملی را که انسان را در معرض دور شدن از دین قرار می دهد، حرام می شمارد، نه تنها، عملی که به صورت قطعی و یقینی انسان را در معرض دوری از شرع می گذارد. از این رو، چنانچه مسلمانی بداند که با هجرت به مکان دیگر، بر دین خود بیمناک می شود - زیرا مجالی برای کسب معرفت دینی نیست - و زمینه وقوع در انحراف وجود دارد، به مقتضای قاعده، رفتن به آن جا بر او جایز نیست.

ما معتقدیم این دلالت، برای قاعده مورد نظر ثابت است؛ زیرا همان گونه که گفتیم، کلمه تعرب اگر چه در روایت به معنای فراتر از تعرب مکانی است، اما از آن جا که این لفظ در اصل، برای امر مکانی وضع شده است، استعمال آن در روایت در معنای اعم با این که معقول و موجه است، باید با معنای اصلی (معنای مکانی) متناسب باشد و روشن است ویژگی بادی که تحقق تعرب بسته به رفتن به آن جاست، آن است که از نظر فرهنگی فرصت تکامل شخص در بادی فراهم نیست.

بنابراین چنانچه مذمت متوجه اقدام شخص به تعرب (که با رفتن به بادی حاصل می شود) باشد، منحصر به موردی نیست که در نهایت منجر به تخلف

قطعی از هجر فرهنگی شود؛ بلکه ممکن است توجه مذمت به این سبب باشد که شخص خود را در معرض تخلف فرهنگی گذارده است.

با این اندیشه است که می‌گوییم هر عزیمتی به بلاد کفر، تعرب پس از هجرت و بر هر ماندنی در دار الاسلام عدم تعرب اطلاق نمی‌شود. از این رو، ملاک قطعی آن است که شخص مبادرت به عملی کند که به دوری او از دین منتهی شود یا او را در معرض دور شدن از دین قرار دهد (با همان معنایی که برگزیده شد).

به هر حال، چنان‌که روشن است، چنین تفسیری برای روایت، اشکالات دو گرایش پیش گفته را در بر ندارد.

اما ممکن است در این جا پرسش دیگری رخ بنماید و آن این که:

اگر قیام شخص برای تبلیغ دین، حفظ جان و یا تلاش او برای نجات از ستم وابسته به سفر به خارج بلاد اسلامی و سکونت در آن جا باشد و از سوی دیگر، همین شخص در درون کشور اسلامی باقی بماند و بدین وسیله قادر به کسب معرفت دینی افزون‌تر و یا ابراز بیشتر شعائر دینی شود، آیا چنین نقل و انتقالی به ویژه با نظر به ملاک تعرب (هر عملی که منجر به دوری از معرفت دین و شعائر آن شود، تعرب محسوب می‌گردد)، تعرب پس از هجرت است؟

در پاسخ باید گفت: هر دور شدنی از معرفت دینی یا شعائر دین، تعرب بعد از هجرت نیست؛ بلکه تعرب، دور شدن از اصل و اساس معرفت دینی یا مقدار لازم از آن است. بنابراین اگر در سفر به منطقه کفر یا فسق، از تحصیل اصل معرفت یا مقدار لازم از آن ناتوان باشد، چنین سفری تعرب محسوب می‌گردد.

مروری بر نتایج بحث

۱. قاعده و وجوب هجرت، موضوع قاعده حرمت تعرب را محقق می‌سازد؛ آنچه اصل و زیر بنا تلقی می‌شود، قاعده و وجوب هجرت است، نه قاعده حرمت تعرب؛ زیرا قاعده دوم (حرمة التعرب) برای محافظت از نتایجی

که هجرت آن را محقق ساخته، پایه گذاری شده است؛ به گونه‌ای که این قاعده مانع از ارتکاب عاملی (تعرب) است که آثار معنوی، فکری و مادی برجای مانده از هجرت را از میان می‌برد.

بر این اساس، دو قاعده در عرض یکدیگر نیستند؛ بلکه قاعده حرمت تعرب در طول قاعده دیگر است. به دیگر سخن، قاعده وجوب هجرت، موضوع قاعده حرمت تعرب را محقق می‌کند. با توجه به این نسبت، ناگزیر و پیش از هر چیز می‌باید دایره هجرت واجب را مشخص و مصادیق آن را تعیین کنیم. هرگاه موردی را به مثابه مصداقی برای هجرت بیابیم، نمی‌توانیم به استناد قاعده تعرب آن را نفی کنیم؛ زیرا تعرب به معنای عدول از چیزی است که مصداق هجرت است و نیز به معنای دست کشیدن از نتایجی است که بر هجرت مترتب است.

۲. گاهی هجرت با سفر به کشوری غیر اسلامی حاصل می‌شود و همان‌طور که مقصد در هجرت اسلامی بلاد اسلامی است، گاهی ممکن است مقصد این هجرت که کشوری اسلامی بوده است، منطقه‌ای غیر اسلامی باشد.

۳. قاعده «حرمت تعرب بعد از هجرت» بر حرمت هر عملی که انسان را در معرض دور شدن از دین قرار می‌دهد، دلالت دارد. با این نگاه، چنانچه مسلمانی بداند در فرض هجرت به یک مکان، بر دین خویش بیمناک می‌شود، از این نظر که مجال کسب معرفت دینی برایش فراهم نیست و یا فرصت و زمینه وقوع در انحراف مهیاست، به مقتضای این قاعده، عزیمت به چنین مکانی بر او جایز نیست.

۴. هر مهاجرتی به بلاد کفر، تعرب پس از هجرت نیست؛ همان‌گونه که هر ماندن در بلاد اسلامی هم عدم تعرب نیست.

۵. گاهی مهاجرت به کشورهای غیر اسلامی واجب است. تقویت هویت اسلامی اقلیت‌های مسلمان و اعطای کمک‌های مالی به آنها، مشارکت در گفت و گوی سازنده با پیروان و عالمان سایر ادیان الهی، ساخت مساجد، ایجاد مراکز خیریه و استفاده از فرصت جهانی شدن در کشورهای غربی در جهت مصالح اسلام و... همه و همه سبب می‌شود تا هجرت بر کسانی که توان انجام چنین کارهایی را دارند، واجب شود.